

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۳ تفسیر سوره مبارکه نور

آیات قبل از آیات نور را داشتیم که خدمت عزیزان می‌خواندیم. سوالی شد راجع به آیه بیست و نه «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَعٌ لَكُمْ». این خانه‌های غیرمسکونی هستند. این خانه‌های غیرمسکونی منظور چیزهایی است که جاهایی است که یک بنایی هست ولی مسکونی نیست، مثل حمام و هتل‌ها. مثلاً این‌ها ورود درش نیست، اینجا جای مسکونی محسوب نمی‌شود. جاهایی که عرفاً مسکونی نیست، دیگر استیذان و سلام و استیذان لازم ندارد. آنجا باید خود آدم‌ها مراعات کنند وگرنه کسی می‌خواهد برود در یک هتلی یا به حمام یا به استخر، این‌ها دیگر به عرف مربوط می‌شود. یا می‌خواهد برود به رختکن، اینجا فرق دارد. باید یک صدایی بدهد. می‌رویم استخر نمی‌گوییم یا الله ما آمدم همه لخت هستند در استخر، جایش اینجوری است یا هتل‌ها و این‌ها اینجوری است یا جاهای خانه‌های غیرمسکونی. به این‌ها می‌گویند خانه‌های غیرمسکونی «بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ» این یک نکته.

پاسخ به یک سوال

نکته دیگر سئوالی شد راجع به حکم همین صیغه‌های نیم ساعتی. این به جهت قانونی شلاق دارد چون زنا محسوب می‌شود. چجوری؟ اینجوری که من می‌گویم دقت کنید. ببینید کسی که می‌رود توی کانال تلگرامی، یک نفری را پیدا می‌کند آنجا. آن پروفایل‌ها را دیدید، الحمدلله. بله، همه. مثلاً زده ساعتی، مثلاً هفتگی. به دلیل اینکه عقد موقت احتیاج به عده دارد بعدش، نمی‌تواند بسان شغل باهاش برخورد بکند. کسی چون عده دارد، یعنی دو طهر عده دارد، چون اینجوری است، کسی نمی‌تواند برخورد شغلی باهاش بکند. اگر برخورد شغلی باهاش بکند، یعنی اینکه اصلاً ماهیتاً صیغه نیست. ماهیتاً زناست و حکم زنا دارد. به لحاظ قانونی هم همین‌جوری است و شلاق می‌خورد و همین‌جوری زناکار محسوب می‌شود. البته به شرط اثبات و این‌ها. لذا خود بحث قانونی‌اش هم همین‌طوری است. آن هم به دلیل وجود عده. یعنی کسی بداند این طرف کارش این است. درست است لزومی به پرسش نیست، اما اگر بداند بالاخره یک ظن معتبری، یک ظن متعلق به یقینی، یعنی نزدیک یقین، یک ظن و گمان اینجوری دارد که مثلاً این بنده خدا الان یک مساله مالی دارد و مثلاً اینجوری دارد الان یا حالا هر مساله‌ای دارد. کاری نداریم، اینجوری دارد برخورد می‌کند. کسی با این نمی‌تواند ارتباط برقرار کند به جهت حکم فقهی اصلاً و به جهت قانونی. یعنی اگر اثبات بشود، اثبات سفاح و زنا می‌شود در این زمینه. این هم یک نکته مهم است در این بحث. خیلی از بجه مذهبی‌ها هم اطلاع ندارند از این و (فکر میکنند) که می‌شود این کار را انجام داد در صورتی که آن طرف، آن طرفی‌اش اگر برخورد شغلی بکند با قضیه که نوعاً همین است و شما هم پی‌یقینی نسبت به آن یا یک گمان معتبری نسبت به این چیز داشته باشید، نمی‌شود این کار را کرد. حکم فقهی این مدلی دارد. این هم یک نکته‌ای.

من یکی دو تا روایت بخوانم راجع به بحث این «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّونَ* وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ». چون که یادتان هست گفتیم که این ماجرا هی به اذکار و اطهر و تزکیه و این‌ها بند شده در کل قرآن. بیشتر موارد تزکیه را در این موارد می‌گویم که چه موارد حرام باشد، چه موارد فضولا نظر باشد. فضولا نظر، یعنی نظرهای بی‌خود زیادی که ممکن است این حرام هم نباشد به جهت فقهی، چه دیدن نامحرم‌هایی که ممکن است حرام نباشد دیدنشون، مثل کسانی که «إِذَا نُفِیَ لَا يَنْتَهِنَ» کسانی که نهی بشوند از همین مسلمانان مثلاً بگویند خانم مثلاً چرا روسریت بیرون است حجابت کامل نیست، می‌گوید خودم می‌دانم نیست. خب، یعنی «نُفِیَ لَا يَنْتَهِنَ» هستند. این‌ها دیدنشون ایراد ندارد چون او حرمت ندارد. حرمت نظر، حرمت یک زن مومنه است، نه حرمت مرد. حرمت زن است. خودش حرمت ندارد ما چرا باید حرمتش نگه داریم؟ یا دیدن فرض بفرمایید اهل کتاب، زنان اهل کتاب، دیدنشون ایراد شرعی ندارد، اما همین فضولا نظر است. اینجوری نیست که شما بگویید که ایراد دارد یا ایراد ندارد. خود این‌ها فضولا نظر و نظر زیادی است.

یا شما بکش برو تا این حدی که آدم برود پاساژگردی، پاساژها را ببیند. از این مغازه به آن مغازه، از این مغازه، آن مغازه. حکم فقهی ندارد این‌ها، ولی فضولا نظر است این‌ها. روایاتی هست که داریم. من یکی دوتایش را برایتان می‌خوانم برای انس ذهنی. پیغمبر خدا روایت دارد «النَّظَرُ سَهْمٌ مِنْ سِهَامٍ إِبْلِيسَ مَسْمُومٌ» نظر یک تیر مسموم از تیرهای ابلیس است، «فَمَنْ تَرَكَهَا خَوْفًا مِنَ اللَّهِ» کسی که ترک بکند خوف من الله، «أَعْطَاهُ إِيمَانًا يَجِدُ خَلَائِقَهُ فِي قَلْبِهِ». خدایا ایمانی به او میدهد که خلایق و شیرینی‌اش را در قلب خودش احساس می‌کند. چونکه حکایت طهارت و پاکی است. از میانبرها برای این حالت‌های روحانی این است که شخص نسبت به چشمش مراقبت بکند. روایت دیگر هم بخوانم بعد بروم آیات را ادامه بدهم در خدمتتان. دارد «سئل امیر المؤمنین علیه السلام بماذا يستعان علی غض البصر؟» این غض بصر را به چه استعانت بجویم؟ چه کار بکنیم؟ فقال: «قال علیه السلام: بالخمود تحت سلطان المظلع علی سرک». فکر بکن که خدا دارد می‌بیند شما را در این حالت، «والعین جاسوس القلب»، چشم جاسوس قلب است «ووبرید العقل» پستی عقل است. یعنی چشم که یک چیزی را می‌رود دنبالش، قلب و عقل انسان می‌رود دنبالش و «فغض بصرک عما لا یلیق بدینک» ببینید، بحث غض بصر کلاً چشم فروهسته، نگاه کردن است. برای همین است که حتی گفته اند «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعَتْ بِهِ أَرْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ

الدُّنْيَا لِنَفْسِهِمْ فِيهِ» سوره مبارکه طاهاست. گفته اند چشم در زندگی‌های مردم نکن، نکش. این‌ها زهره حیات دنیاست. اما چشم خورد، حالا خورده است.

از آن طرف هم گفتند «لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِيَنَّ مِنْ زِينَتِهِنَّ». کلاً این چیزها را آدم گرد و خاک نکند. گرد و خاک نکند. از این طرف هم. حالا مثلاً یک هندونه‌ای را برمی‌دارد، یک جوری قاچ می‌کند. نمی‌دانم، یک ژله‌ای را می‌کند در ژله دیگر. من قبلاً فکر می‌کردم خیلی کار مشکلی است. بعد فهمیدم نه، بابا کار مشکلی هم نیست، مثلاً با سرنگ و این‌ها این کار را می‌کند. بعد می‌کند. بعد عکس می‌گیرد، می‌گذارد. آره، من و احمد مثلاً یکهویی، مثلاً این را من برای احمدم درست کردم. حالا شوهرش. از این کارا نکنید، هم از این گرد و خاک‌ها نکنید. بخصوص کسانی که هم‌رتبه با هم، هم‌عرض با همدیگر هستند، از این فیگورها برای همدیگر نگیرند. از آن طرف هم چشم نکشید تو زندگی مردم. هر کسی در زندگیش یه ویژگی‌های مثبت و منفی دارد. چشم بکشید در زندگی مردم، اون موقع است که دلتان می‌خواهد. بعد ته هم ندارد. این چیزها ته ندارد. هرکلی یک بوی می‌دهد. آن یکی دستپختش خوب است، آن یکی احترام می‌گذارد. آن یکی چیز دیگر. ضمن این که ظاهر زندگی را با باطن زندگی خودتان دارید مقایسه می‌کنید. از یک مشاور بپذیرید. خیلی‌ها زندگی تعریف می‌کنند برای آدم جهنمی است. منتهای مراتب یک جوری برخورد می‌کنند این طرف آن طرف که انگار مثلاً فرض بفرمایید که لیلی و مجنون هستند.

«عَمَّا لَا يَلِيقُ بَدِينِكَ» چیزی که لایق به دینت نیست «و یکرهه قلبک وینکره عقلک. قال النبی صلی الله علیه و آله: غَضُّوا أَبْصَارَكُمْ تَرُونَ الْعَجَائِبَ.» چشمانت را کلاً یک مقداری فروهسته نگه دارید عجائب می‌بینید. یعنی ورودی چشمتان را کنترل کنید عجایب می‌بینید. از این جهت است که دیدن چیزهایی که «لا یلیق بَدینک» چیزهای اینستاگرامی، نمی‌دانم، این چیزهایی که فضاهایی که همین‌جوری می‌آدم‌ها به همدیگر نشان می‌دهند، چیزهای (؟ ۱۱۰۰) مثلاً اطلاعات بی‌خود. البته داشتن این اطلاعات بی‌خودی همین‌جوری دارد رد می‌شود می‌داند کریستین رونالدو همون آدم فوتبالیست فلان است (ایرادی ندارد). ولی یکهو می‌بینی تا مثلاً شماره شناسنامه مادر بزرگ کریستین رونالدو را هم بلد است و دنبال می‌کند اصلاً در این چیزها. ببینید، این حرام نیست، ولی قید سلوک را آدم باید بزند دیگر. «غَضُّوا أَبْصَارَكُمْ تَرُونَ الْعَجَائِبَ.» ببینید، هر دوتاش را هم تأثیر دارد به عبارتی. یعنی اینجوری دعوای مرغ و تخم‌مرغ می‌شود. قلب گاهی اوقات دنبال یک چیزی می‌رود، چشم می‌رود. حتی قلب یعنی گرایش آدم دنبال یک چیزی می‌رود، عقل می‌رود دنبالش. یعنی برمی‌دارد، همان چیزی که گرایش می‌رود دنبالش، برمی‌دارد، تنوریزه‌اش می‌کند، یعنی عقلانی‌اش می‌کند، عقلانی‌اش می‌کند.

همه این مفاسدی که الان در دنیا انجام می‌دهند، همه‌اش پشتوانه فلسفی دارد، همه‌اش. اون موقع چشم که می‌رود، باز دوباره گرایش آدم بیشتر می‌شود. شما الان موبایل‌تون مثلاً کفایت خودتان است. الان شما بروید یک رفیق موبایل فروشی داشته باشید، بروید یک هفته تو مغازش بشینید کاملاً احساس می‌کنید که این موبایل دست ماست. یعنی دلتان می‌خواهد دیگر. برای همین است که گفته اند با پولدار جماعت معاشرت نکنید. پولدار، منظورم این نیست که پول زیاد دارد. کسی که متجمل است، خیلی زندگی آنچنانی دارد و فلان و این‌ها. (با) این سلامی و والسلامی (بس است). مورد معاشرت شما نباشد. چونکه مورد معاشرت شما باشد، شما هم دلتان می‌خواهد. می‌گویید بی‌ظرفیت؟ آره، آدم بی‌ظرفیت است. «و خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا» انسان ضعیف خلق شده است. بله، یک وجودهای سامان‌یافته پخته فلان و این‌ها، دنیا را هم به پاشان بریزید «بر دامن کبریا پیش ننه‌شند گرد.» یعنی اصلاً اینقدر بلندتر از این حرفاست، بچه‌گانه می‌داند، این بچه‌بازی‌های اسباب‌بازی‌های بچه‌ها می‌دانند.

مال اندوزی از دیدگاه قرآن

روش قرآن این نیست که شما را هیجان بدهد. این که «اعوذ بالله من هيجان الحرص»، یعنی حرص به هیجان بیفتد و انسان شروع کند به مال‌اندوزی. اسمش پیشرفت نیست که اسمش را بگذارید مال‌اندوزی. انسان شروع می‌کند به مال‌اندوزی. حالا من یک نکته‌ای در مورد مال را عرض می‌کنم در نگاه قرآن، چون همین آیه سی و سه که در محضر این آیه هستیم، یک نکته‌ای را می‌آموزد که تقریباً برخورد ماها باهاش یک خورده فانتزی است. یعنی فانتزی‌های اخلاقی محسوب می‌شود. در صورتی که مبنای قرآنی است و آن مبنای قرآنی این است. حالا من خارج بگم به شما. ببینید، ما یک چیزی داریم به نام تملیک. اصطلاحاً یک چیزی داریم به نام اباحه تصرف. خوب دقت کنید. این‌ها در مسائل فقهی است. تملیک این است که کسی مالی به شما می‌دهد یا هدیه می‌دهد یا مال می‌خرد، مثلاً یک خانه می‌خرد، مالک می‌شوید به اصطلاح، یا می‌روید یک کیلو میوه می‌خرید، دو کیلو میوه می‌خرید. شما مالک این مقدار میوه اید. می‌توانید بشینید از اول تا آخرش بخورید به هیچ کس ربط ندارد. به این می‌گویند تملیک

ک چیزی داریم به نام اباحه تصرف. اباحه تصرف این است که شما مجازید به مقدار معمول از این کالا مصرف کنید. مال شما نیست. مثلاً وقتی شما می‌روید مهمانی، جلو تو میوه می‌گذارند، شکلات می‌گذارند، یک چیزهایی می‌گذارند. اینجوری تملیک نکردند به شما. این را شما نمی‌توانید مثلاً یک کیسه بردارید، همه شیرینی‌ها و شکلات‌ها و میوه‌ها را بردارید و ببرید. بگویید مگر مال من نیست این‌ها؟ مال شما نیست. دقت کنید، به این‌ها می‌گویند اباحه تصرف. یعنی شما به مقدار عادت و متداولی که یک مهمان می‌خورد، مثلاً چهارتا شکلات

حداکثر می خورد، چهار تا میوه می خورد، به این مقدار اباحه تصرف شده است. یعنی مباح شده است و شما اجازه تصرف دارید. شما نمی توانید همه میوه ها را جمع کنید، همه غذاها را جمع کنید این ها را. می گویند آقا، تشریف بیارید سر میز در عروسی. آن مقداری که می خورید متداول می خورید. این اباحه تملک است. تملیک نکرده اند میز را شما که بردارید، همه را بار بزنید. خوب به این می گویند اباحه تصرف. این معلوم شد چیست فرق تملیک با اباحه؟

یک چیزی که قرآن در خود دارد. بعضی ها هم به اشتباه فکر می کنند فائزهای اخلاقی قرآن است. یک تعبیری راجع به مال دارند، می گویند مال مال شما نیست. اصلاً مال شما ندارید. مال من دست توست. یعنی تملیک نمی کنم من مال را به تو. من اباحه تصرف به تو می دهم. به چه مقدار؟ مقدار متداول. اگر خارج از مقدار متداول خواستی تصرف کنی، بهش می گوید اسراف. اسراف به معنای دور ریز مال نیست، آن که تبذیر است. شما خارج از مقدار متداول اگر مصرف بکنی، اسراف کردی. این حرف خیلی حرف دقیق و مهمی است. حالا با شواهدش وقتی ببینید، خیلی بحث مهمی با شواهدش. پس نتیجه چیست؟ نتیجه این است که اموال به شما تملیک نشده است. چه شده؟ اباحه تصرف شده است. برای همین است شما مثلاً به مقدار متعارفی می خواهید یک مقداری مثلاً یک خانه ای داشته باشید، یک ماشین داشته باشید. مثلاً شما می خواهید بروید یک موبایل بگیرید طلا با نگین های الماس، اساساً حق این کار را ندارید. چون اباحه تصرف تو این حد نشده اید. شما نمی توانید بگویید پولم است می خواهم هر کاری دوست دارم با پول خودم بکنم. چون ما فکر می کنیم اموال به ما تملیک شده است، یعنی ما مالک مالیم. تصورمان هست که پول خودم است، هر کاری دلم خواست می کنم. بدن خودم است هر کاری بخواهم می کنم.

دیدید که می گویند «My body My choice» بدن خودم است انتخاب خودم است. نه بدن مال شماست، نه مال مال شماست. هیچکدام مال شما نیست. اصلاً تملیکی به کار نرفته است. به جهت فقهی امروزی این ها را یک خورده سر و سامان دادند برای اینکه مسائل حقوقیش حل بشود وگرنه مساله واقعیتش تملیک نیست. حالا به شما نشون میدم آیاتی را که با صراحت می گویند اصلاً این مال شما نیست که شما هر کاری دارید. این مال من است دست شماست. من هم چک می کشم. شما هم به عنوان باجه دار بانک من، یک مقدار در یک حوزه ای حق تصرف داری. نه می توانی کنز کنی، نه می توانی اسرافش کنی. یعنی نمی توانی گنجش کنی یا نگهش داری. می گویند آقا، اگر مال مال تو باشد، می توانی این کارها را بکنی. هم هر غلطی دلم خواست با مال خودم می کنم، هم می خواهم مال را نگه دارم یک جایی. اگر بفهمی این مال مال شما نیست، یعنی مثل عروسی که رفتی، نمی توانی بار بزنی، میز را برداری، ببری. چون تملیک نکردند بهت، اباحه تصرف داری فقط. این حرف را گرفتید، محتوایش را؟ حالا آیاتش را ببینید مدلی که قرآن دارد به بحث نگاه می کند، فائز نیست که مثلاً بگوید حالا این کار را نکن. این درست است مال توست ولی به این بدبختا هم بده، مگر جوانمردی اقتضاء نمی کند؟ اصلاً از زاویه کانال جوانمردی و از این زاویه نمی بیند (که بگوید) جوانمرد باش بالاخره. اصلاً مال تو نیست.

مال تو نیست و در همین حدی هم که من بهت می گویم می توانی مصرف کنی. حتی می گویند «وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِّي رِزْقِهِمْ عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ». می گویند من اگر یک پولی را دارم به تو می دهم به خاطر آن فقیر دارم به تو می دهم. می توانم به خودش بدهم، نمی خواهم. مدلم اینجوری نیست. مثل اینکه فرض می کنیم رزق که به بچه می خواهم بدهم، می دهم به مامانش. در سینه های مامانش هست که بدهد به این. (نمی تواند بگوید) رزق تو نیست، اینجوری نیست که بردارد، یک بچه گرسنه باشد بگوید مال خودم است. تو بدن خودم است مال خودم است. دقیقاً همان موقعی که بچه به دنیا می آید، رزق بچه پیش مامانش می رود. خدا نمی تواند همان طوری که بچه از بندناف دارد تغذیه می کند، یک چیزی بگذارد شبیه حضرت ابراهیم. حضرت ابراهیم از سر انگشت خودش می خورد دیگر شیر، آن موقعی که در غار زندگی می کرد. بچه بود، همین جوری یک تنه در غار، انگشتش را میکرد در دهانش می خورد. این بچه هایی که انگشت می کنند در دهانشان، ولی چیزی گیرشان نمی آید، آن حضرت ابراهیم، یک چند سالی این کار را کرده است. خوب، حالا این به صورت خاص خدا نمی تواند به صورت عام این کار را با بچه ها بکند. نه، بلد است ولی نمی کند. می خواهد مامانا بچه ها را شیر بدهند به هزار و یک دلیل. این هم می خواهد پولدارا برسند به (فقراء). برای همین است که می گویند «حَقُّ لِّلْسَائِلِ وَالْمَحْرُومِ». حق دارد اصلاً. نه اینکه تو را به خدا بیا یک کمکی بکن، جامعه به تنش می افتد. تنش های اینجوری تو جامعه زیاد می شود. تنش های فقر و غنا.

برای همین است با صراحت امیرالمؤمنین می گویند «فَمَا جَاعَ فَقِيرٌ إِلَّا بِمَا مُتَّعَ بِهِ عَيٌّْ». اگر فقیر فقیر است به خاطر این است که غنی غنی است. اگر بچه گرسنه است، بخاطر این است که مامان شیر نمی دهد. آن چیزی که من برای جامعه تدارک کرده بودم، این نبود. اینجوری نبود. «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَرَضَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ أَقْوَاتَ الْفُقَرَاءِ». خدا قوت فقرا را گذاشته در رزق اغنیا «فَمَا جَاعَ فَقِيرٌ إِلَّا بِمَا مُتَّعَ بِهِ عَيٌّْ» بعضی از ماها فائز است بر ایمان این حرف ها. یعنی می گوئیم چقدر باحال، مثلاً. ولی مبنای معرفتی دارد. مبنای معرفتی را به شما گفتم، حالا آیاتش را برایتان می خوانم.

من راجع به آیه سی و دو، یک حرفی دارم که مهم است، ولی چون این بحث شروع شد، من آیه سی و سه را می‌خوانم، برمی‌گردم آیه سی و دو را نکته مهمش را می‌گویم در «إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» یک نکته‌ای وجود دارم که آیه سر و تهش یک خورده به هم نمی‌آید. حالا چرا نمی‌آید؟ در نگاه ابتدایی، اگر نگاه دقیق بشود آن موقع سر و تهش خیلی باحال است. «وَلَيْسَتَّعْفِيفُ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا». حالا جامعه شروع کرد این‌ها را زن دادن و مورد معرفی کردن و جهیزیه دادن و فلان، نشد. بالاخره نمی‌شود. ببینید بعضی وقت‌ها نمی‌شود. همیشه هم تقصیر (جامعه نیست). مثلاً بچه‌دار نمی‌شوند. خود خدا مسئولیتش را پذیرفته است «وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا» بعضی‌ها را عقیم آفریده است. این‌ها نسل ندارند. حالا چرا اینجوری می‌کند؟ خیلی وقت‌ها به خاطر اینکه بروند از همین بهزیستی بگیرند، بروند یک بچه‌ای را قبول کنند، بروند سرپرستی قبول کنند. اصلاً وقتشان یک مقداری آزادتر بشود، بروند در یک مقداری کار جامعه. یعنی یک‌هوی بی‌بی یک معلمی می‌شود این که شیش دانگ می‌تواند معلمی کند. خدا خواسته است دیگر. خود خدا هم در سوره شورا مسئولیتش را پذیرفته است که ما به بعضی‌ها دختر می‌دهیم، پسر می‌دهیم، به بعضی‌ها دختر پسر می‌دهیم. حالا «وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا» نمیدهیم هیچی نمیدهیم. اینجوری است که حتماً قهر کرده است با آنها؟ اصلاً به این معنی نیست. شما می‌خواهی دعا کنی؟ برو دعا کن. ولی این را علامت قهر الهی ندان. این جور آدم‌ها گاهی اوقات خوراکند برای چه؟ کار فرهنگی، یعنی دستش به جای اینکه به بچه خودش بند باشد، یک‌هوی بی‌بی دستش صدها بچه بند است. به دلیل اینکه این فضا برایش فراهم شده است. این هم خدا خواسته، اینقدر امامزاده‌ها را چراغانی نکنید. یک مقداری دعا کن دیگر. همین مقدار متداولی که آدم‌ها دعا می‌کنند. ببینید ما مشاور هستیم. می‌بینیم می‌گویند به آدم که فرض بفرمایید که اصلاً تمام زندگیش را به هم زده است با این داستان. خوب، یک نفر پول ندارد، به یک نفر بچه نمی‌دهد، به یک نفر بچه می‌دهد، مریض می‌شود. بچه می‌دهد، می‌شود بچه نوح. یک موقع طرف زن می‌گیرد، زنش می‌شود زن نوح. ضرب المثل کفر یک موقع می‌شود. یک موقع یک جوری می‌شود دیگر. بالاخره خدا هرکسی را یک جوری امتحان می‌کند دیگر.

در سوره مبارکه فجر این را دیدید دیگر. «فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ * وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهْنَنِ * كَلَّا» یک عده مبتلایند به فقر، یک عده مبتلایند به ثروت، یک عده مبتلایند به صحت، یک عده مبتلا به مرض. آنهایی که صحت دارند فکر می‌کنند که آن طرفیها مبتلا هستند. نه، شما هم مبتلایی. شما اگر ویلچر هل نمی‌دهی، شما هم مبتلایی. یک ابتلایی هست در حج خدا ما را مبتلا کرد. نه اینکه بد بود، خیلی هم خوب بود. یک خانمی در کاروان بود، شبیه مامان من بود. ویلچری بود. همه کارها این‌ها را من می‌کردم. یعنی طواف می‌بردم، چکار می‌کردم. انقدر این خانم، پیرزنی بود، برای من دعا می‌کرد. دیگر اصلاً من را غرق دعا کرده بود. بعضی مبتلایند به صحت و سلامت، بعضی مبتلایند به مرض، مبتلایند به فرزند، بعضی مبتلایند به بی‌فرزند. بعضی‌ها مبتلایند به زن بد، به همسر بد، بعضی‌ها مبتلایند به همسر خوب

شما فکر می‌کنید او مبتلا شده است، این دارد عشق و حال می‌کند. نخیر، آن شوهری که حواسش شش دانگ می‌دهد به زنش می‌رسد و عصبانی نمی‌شود، آن زن باید سقف آسمان را سوراخ می‌کرد. خوب، اگر نمی‌کند، معلوم است که امتحانش خوب پس نداده است. «وَلَيْسَتَّعْفِيفُ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا» باید حالا بعد از این فرآیندها، آن‌هایی که نکاح نمی‌یابند یا در مورد پیدا نمی‌کنند یا ... باید عفت بورزند، خوب، خب نشده است دیگر. خب، نشد، دیگر. «حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ». تا اینکه خدا از فضلش، حالا که یک نکته‌ای وجود دارد، یک چیزی تو پراتر تو قرآن هست. شما بگویید «حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» انشاء. تا من بعداً می‌گویم چرا اینجوری می‌گویم. نه اینکه می‌خواهم قرآن را درستش کنم. طرف گفته بود یک غلط در قرآن پیدا کردم، درستش کردم. گفتند چه بود؟ گفت نوشته بود «شَعَلْتَنَا» درستش کردم نوشتم شدرستنا. حالا من نمی‌خواهم شدرستنا کنم. ولی یک نکته مهمی این «مِنْ فَضْلِهِ» ها هست که عرض خواهم کرد انشاءالله.

«وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمُ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا» از آن «مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» از آن کسانی که عبد و (۲۹:۱۰۶) هستند، ابدند مالکید شما، کسانی که خواستند با شما مکاتبه بکنند، این یک کاری بوده است که قابل بازسازی و بازپروری الان هست. فعلاً کاری ندارم با طلبه‌های درس خارج می‌نشینیم چک چگونه می‌زنیم این‌ها را. «وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ» گاهی اوقات این عبد بزرگ می‌شده، وارد می‌شده است. یک گجکار خوب می‌شده است، یک لوله‌کش خوب درمی‌آمد، یک چیزی، بالاخره یک حرفه‌ای بلد می‌شده است. این‌ها می‌آمدند با مولای خودشان مکاتبه می‌کردند که من خرد خرد خودم را آزاد کنم. یعنی هی بروم کار بکنم، بیایم آزاد کنم. گفتند این کار را بکنید که رفته رفته «إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا». این حرف بسیار مهمی است. اگر خیری درشان می‌یابید، یعنی طرف بلد است دیگر روی پای خودش بایستد، این کار را بکنید. این یک بحثی هم هست که در بحث‌های تربیتی با بچه خودتان هم این کار را بکنید. یک‌هوی حساب برایش باز نکنید، یک‌هوی به اضافه هجده هجده بچه که پاسپورتش خودش می‌رود می‌گیرد. نه! «يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ» بکنید با آنها. خرد خرد بچه «أَتَسْتُمُ مِنْهُمْ رُشْدًا» به رشد برسد و آن موقع پول‌هایش را در اختیارش بگذارید. که دنده اش درست دریاد. مثل این ماشین سنگین‌ها هستند که کلاژ ندارند، دیگر. با دور موتور دنده عوض می‌شود در آنها. که وقتی دارد می‌شود به اضافه هجده، مثبت هجده، این دیگر بچه بالغ درست و حسابی کار بلد این‌ها باشد.

این چیزی هم که الان برای شما جوک است، برای ما خاطره است. برای ما این کار را می‌کردند اصلاً. پدر و مادرهای بی‌سواد ما از این پدر و مادرهای باسواد خیلی حکیمتر بودند. ما را هم یواش یواش اینور و آنور می‌فرستادند. یک مسافرت کوتاه می‌فرستند، پول کم می‌دادند بعد پول را زیاد می‌کردند. بعد چی؟ و رفته رفته خلاصه یک کاری می‌کردند به اضافه هجده که می‌شدیم ما، رویمان نمی‌شد پول بگیریم از پدر و مادر. حالا ما شده بودیم به اضافه هجده دیگر و این به اضافه هجده هم آیات و روایات دارد در قرآن. در روایاتی که ذیل «مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ» (آیه را پیدا نکردم ۳۲۰۰) آیا به حدی نرسیده است که تذکر بگیرد؟ تذکرات را بفهمد؟ حجت برایش تمام شده است. گفتند «لَا بَيْنَ ثَمَانِي عَشْرَةَ سَنَةً» این بچه هجده ساله است. مثبت هجده وقتی می‌نویسد در این فیلم‌ها و فلان، یعنی یک سری چیزهای خشن و سksi دارد در آن. مثبت هجده برای خدا یعنی اینکه اینقدر عقلش بارور شده که واقعاً در معرض حجت‌های الهی است. مثبت هجده یعنی.

«إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا» آزاد کردن یک چیزی دارد. یک حساب کتابی دارد. اینجوری نیست که شما یک بنده را بگیرید آزاد کنید. می‌دانید که بنده آزاد کردن حرام است؟ این را می‌دانستید یا نه؟ بنده آزاد کردن حرام است، مگر اینکه طرف بتواند روی پای خودش بایستد. وگرنه مثل این می‌ماند شما به کارمندا بگویید آقا، می‌خواهم یک حال عظمی بدهم، همه اخراجید. بروید شغل آزاد دیگر همه کار خود را پیش ببرید و حالش را ببرید، دیگر. (کارمند میگوید) آقا من کار دیگر بلد نیستم. همین‌جوری بلدم بشنم اینجا، یک چیزی را می‌دانم، اسکن می‌کنم، هر دفعه هم هزار تومان می‌گیرم. من کار دیگری بلد نیستم. ببینید «إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا» مهم است، چونکه نمی‌خواهد در جامعه یک سری آدم بالاتکلیف بی‌هنر را بردارد آزاد کند. بعدش هم این‌ها می‌شدند موالیان. اینقدر دیدید هی می‌گویند مولا فلان، مولا فلان عشیره، مولا فلان عشیره، این کسی بوده است که فامیل نداشته اند که این‌ها، در جنگ‌ها می‌گرفتند این‌ها را. نوعاً اینجوری بودند. این‌ها می‌آمدند، قرارداد می‌نوشتند، آزاد می‌شدند، حالا آزاد شدند عشیره لازم دارند دیگر. درست است؟ یک نفر بی‌عشیره نمی‌تواند باشد. عشیره‌اش می‌شد همان مولای (سابقش).

ببینید، جامعه را سعی کنید با یک تدبیری آزاد بکنید. حالا این تیکه‌اش «وَأَتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ» از مال الهی که دادیم به شما از مال الله، از پولهای من بده. چرا؟ چونکه آزاد شده، سرمایه لازم دارد دیگر. این قبلاً بابایش هوایش را داشت یک پولی می‌داد دستش، این که کسی را ندارد، خب از این «مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ»، ببینید، خیلی راحت می‌توانست بگوید و آتوهم من اموالکم. اینجا میگوید «وَأَتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ». این تملیک است یا اباحه تصرف؟ این اباحه تصرف است یعنی مال که برای شما نیست. اصلاً ما تملک نداریم. کسی مالک مالش نیست، مالک زمین هم نیست، مالک بدنش هم نیست. مالک هیچ چیز نیست. بعد روی پایه این فقط بحثی که حالش را ببری در بحث معرفتی نمی‌کند. ازش خروجی می‌گیرد. می‌گوید از مال من «آتوا» فعل امر است. شما نمی‌توانید بگویید من نمی‌کنم. می‌گوید از این مال‌هایی که دادم دستت، بده بهشان، بده این سرمایه کارش بشود. برویم، چند تا آیه در این معنی بخوانیم.

پانصد و سی و هشت. چه را می‌خواهم استناد کنم؟ این فرهنگ را عزیزان اگر در ذهنتان تخیل کنید فقط، کافی است تخیل مثبت بکنید. در این تخیلات مثبت شما به این نتیجه می‌رسید که «المسکین رسول الله». می‌دانید که این روایت است. «المسکین رسول الله» یعنی مسکین چک من است، پیک من است. آگه حسابت خوب است من حسابت را خوب نگه داشتم. برای دیگران حسابت را خوب نگه داشتم. آنجا تو بجاهدار منی، منم چک می‌کشم، چک را پاس کن. بعدش کسی هم که در این فرض صدقه می‌دهد، اصلاً احساس نمی‌کند (کاری کرده است). عین بجاهدار بانک، احساس چیزی نمی‌کند که بگوید عجب آدمی شدم من. پنج تا، ده تا چک پاس کردم. چک است حالا. پول دیگری و مال کس دیگری و فلان و اینها را من دارم پاس می‌کنم، دیگر. خب، چک کس دیگری، پول کس دیگری، من بجاهدار بودم، پاس کردم. این اصلاً احساس فخر نمی‌کند حتی در خودش. این مبانی را اگر باهاش مزمره بکنید، مبنا را در ذهنتان هی باهاش رفت و برگشت کنید، احساسی که به شما دست می‌دهد این است که خدا یک توفیقی داده و ما را کانال رزق بقیه دیده است. «فقیرها فی ایدیهم ما بذلوا» مادامی که ما چک پاس کنیم، خدا به ما می‌دهد. «فاذا منعوها نزعها منهم، ثم حوّلها الی غیرهم» اگر ببیند چک پاس نمی‌کنی، دیدید، بعضی پولدارها هستند بانک‌شان را عوض می‌کنند. بانک خوب حال نداده است، بانک را عوض می‌کنند، حساب را عوض می‌کنند. خدا هم همین کار را می‌کند. می‌بیند انگار چک‌ها را درست پاس نمی‌کنی. با اینکه من پول تو حسابم هست، بعد تو فکر می‌کنی پول‌های خودت است؟ چک پاس نمی‌کنی.

شش آیه اول سوره مبارکه حدید، مهم‌ترین آیات توحیدی قرآن است. در حدی که گفته اند برای متعمقین آخرالزمان ما این‌ها را فرستادیم. گفتند که «فمن رامبعد ذلک فقط هلك». اگر کسی توحید را از این شش آیه بیشتر می‌خواهد بفهمد، هلاکت بعدش است. یعنی سقف فهم توحید، یعنی شش تا آیه را بفهمد که همه چیز خداست، جز خدا هیچ چیز نیست، خدا ولوج کرده است در همه چیز، همه چیز آیات الهی است الی ماشاء الله. «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ». هر جا هستی خدا هست. نه هر جا خدا هست. اصلاً خدا هست، اصلاً کسی نیست. تو کسی نیستی اصلاً. یعنی دیگر انقدر توحید، توحید، توحید وقتی تو کسی نیستی، پولها پس برای که می‌شود؟ برای

خدا. بعد یک خروجی می گیرد. خروجی را نگاه کنید. آیه هفت. بین می خواهیم به شما بگویم، بحث های معرفتی، فانتزی های اخلاق معرفتی نیست. این ها مبنای فکر و اقدام است.

می گوید: «آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ». اولاً ایمان بیاورید به خدا و رسول. همه چی من دیگر. «وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَحْلِفِينَ فِيهِ» اتفاق بکن از آن چیزی که دستت از من مانده است. یعنی پول های من را بردار، اتفاق بکن. بین خیلی ساده تر می توانست بگوید، دیگر نه؟ بگوید انفقوا من اموالکم. این را نمی گوید. می گوید «وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَحْلِفِينَ فِيهِ» همان چیزی که خدا شما را قرار داد مستخلف در آن قرار داد. یعنی اصل مال کسی دیگر است، فرع شما. امضای درست است امضای شماست که دارید امضا می کنید چک را. مدیران مالی امضا دارند دیگر، صاحب امضا هستند اما پول های خود را چک نمی کشد که. این ها چیست؟ این می شود خروجی. این فقط در مال نیست، در علم هم هست. بعضی ها فکر می کنند این آیات مثلاً راجع به قارون، باز حالت فانتزی دارد. مثلاً «قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِندِي» من تاجرم، بلدم، خوب درآوردم. عجب قارون! بین چه حرف بدی زده است. قارون حرف بدی زده است خوب. آگه مبنای تملیک است، رفته فکر کرده پول درآورده است. کجای این حرف بد است؟ هر کجای این بد است که «أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِندِي»، یک علمی در نزد من بود، پ. ل. ش. را دارم در می آورم. حق مولف است اینها. امام حق تالیف قبول نداشت به همین دلیل، بنده هم قبول ندارم. حق تالیف، حق علم کسی ندارد. علم حق کسی نیست. علم یک چیزی است خدا می دهد. و چون خدا می دهد کسی بابتش نمیتواند شرط کند. استیکال به علم میشود. یعنی من بیایم بالای منبر بگویم انقدر به من پول بدهید من معارف الهی بگویم. اگر کسی بگوید از گوشت سگ حرامتر است. بهش دادند دادند دیگر. اما حسین هم دهان معلم قرآن بچه هایش را پر از در و گوهر میکرد.

این چیزها راهم خودمان میدانیم دیگر. مثلاً یک نفر حق القدمش دو میلیون تومان است. بابا هر اسنپی هم بیاورد دو میلیون تومان میشود. حق القدمش دو میلیون تومان است یعنی چی دیگر؟ یعنی با اکوبلاس هم بیاید انقدر نمیشود. خب داری پول میگیری دیگر، پول شرط میکنی. عین سحره فرعون شدی ماقبل (ایمان آوردنشان) «إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ» قرارداد است؟ اگر واقعاً به نتیجه برسیم انقدر پول میدی یا نه؟ این روح سحره است که میایستی در موضع و موقف هدایت پول میگیرد. از دت آدمها میخواهد پول بگیرد. اصلاً کسی احادیث ذم استیکال به علم یعنی علم خواری را ببیند میفهمد که این دیگر اینها فانتزی نیست، یک اخلاق فانتزی نیست. «أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِندِي» یعنی من کار کردم، زحمت کشیدم، فکر کردم، خدا هم به من علم داده است، من هم پولش را در می آورم. همه این ها اگر بر مبنای درست بخواهند چیز بکنند، باید کارشان را انجام بدهند.

شما شاید بگویید کارشان را انجام بدهند، از آن طرف هم اموالی بهشان تعلق بگیرد. یعنی بهشان بدهند. می تواند بداند. فکر نکنید این نمی شود. ما حالا یک فرهنگ داریم خواستید یک موقعی این را باز می کنم. فرهنگ «دست توی کاسه» که حالا در سوره نور، عرض خواهم کرد. یک مدلی است. یک مدل است. ما این مدل را در مدرسمان پیاده کردیم. از این کارتهای اشتراکی. هرکس ندارد بردارد، آگه دارد بگذارد. مثل خانواده. در خانواده مگر چه جوری است؟ در خانواده مگه همه کار می کنند؟ نه، همه پول درمی آورند؟ نه. یک عده می خورند، یک عده کار می کنند، یک عده پول درمی آورند، یک عده کار می کنند پول در نمی آورند. ببینید میگویم برخورد فانتزی است، بعداً بهتان می گویم. در همین سوره نور به آن آیات، دقیقاً بروید سر یخچال همدیگر بخور، «جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا» نداری؟ خب، یخچال رفیقت که پر است. برو از آن بخور. در یک هسته های سختی اگر باور بفرمایید و برکتی که در این ایجاد می کنند، یعنی شما دستتان حتی گفتند از یک مجمع بخورید. ما در اردو جهادی ها را رعایت می کردیم که هیئت های قدیمی، کسانی که هم سن من به بالا هستند یادشان هست که با مجمع می دادند. یک حدی هم بود که واقعاً غذای چهار نفر نبود، ولی ده نفر هم می خوردند، سیر می شدند. این در روایات آمده است که برکت از قله اش می رود در دامنه اش. همین جوری هی برکت پیدا می کند.

اصلاً مفهومی به نام برکت، رزق با برکت، یک موقع آقای قرائتی یک مثال بامزه می زد ایشون. می گفت برکت فرق گوسفند است با سگ. سگ سالی چند بار می زاید. هر بار هم که می زاید، شیش هفت تا می زاید. خوب، ولی شما گله سگ ندارید معمولاً. این گوسفند بدبخت، یک بار می زاید، در هر هشت نه ماه یک بار می زاید، تازه اگر به بزا باشد، می زاید. حالا چند قلو؟ حداکثر دو قلو، سه قلو. سه قلو زاید باشد، دیگر ترکانده است. بعدش هم یکسره دارند این را می خورند. یعنی همه ملت در تمام دنیا دارند میخورند. ولی تا نگاه می کنی، گله گوسفند است. این برکت است. یک مفهومی دارد که حالا این بحث را گذاشتم در سوره نور همان جایی که مدل جامعه نورانی می شود و باکسش عوض می شود، حالا در عبارت «من فضله» قبلاً گفته بودم، الان هم می گویم به طلبه هایمان. یکی از چیزهایی که می گویم همین است. طلبه ها باکس رزقشان فرق دارد با باکس رزق بقیه. جعبشان فرق دارد. اگر طلبه ای برود کار اقتصادی بکند، از طلبگی بزند، بدبخت می شود. این خاصیت طلبگی است. چونکه اینجا در زمین مسطح حرکت می کرد، حالا رفته است در آب. اصلاً مدل ورودش در آب، دست و پا زدنش و اینها مدتش فرق دارد؟ اگر همان جوری که داشته در خشکی راه می رفته است بخواهد در آب برود، همون جوری برود در آب، خفه می شود. اصلاً مدتش فرق دارد.

علم آموزی از دیدگاه قرآن

مدل مومنین فرق دارد. حالا بهتان نشان میدهم آیاتش را برای اینکه تصور فانتزی نکنید از اینها. کسی حق تالیف کتابهایش را نمی‌تواند بگیرد. چرا؟ چون که علم مال او نیست. فکر نکنید این فقط مال قارون است. این آیه را بیاورید، صفحه ۴۶۴ را بیاورید. سوره مبارکه زمر آیه ۴۹. ببینید در مذمت این بشر دوبا می‌خواهد بگوید. عین همان چیز قارون است تقریباً می‌گویم «فَإِذَا مَسَّ الْأَنْثَرُ ضَرْبًا دَعَانَا» ما را می‌خواند «ثُمَّ إِذَا حَوْلَتْهُ نِعْمَةٌ مِّنَّا» ببینید چه جوری می‌گوید. اصلاً «ثُمَّ إِذَا حَوْلَتْهُ نِعْمَةٌ مِّنَّا» ما او را با نعمت‌های خودمان تنها گذاشتیم، یعنی داری مال من را می‌خوری، خب اینجوری «ثُمَّ إِذَا حَوْلَتْهُ نِعْمَةٌ مِّنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ» می‌گوید خودمان بالاخره عبور از بحران‌های فلان را بلدیم. درسش را خواندیم و واحدهایش را پاس کردیم، فلان کردیم، چکار کردیم. می‌گوید علم اینها را بدست آوردیم. همان حرفی که قارون می‌گوید، همان حرف را این بشر دوبا می‌زند. به جای اینکه بگوید به خدا این نعمت را داد، خدا روشکر، الحمدلله می‌گوید دود چراغ خوردیم، بالاخره تلاش‌ها بوده و خود تلاشش و خود علمش و خود همه چیز را خدا به انسان داده است، نداده است. دقت کنید چه گفتیم. تملیک نکرده است. اصلاً مال تملیک نکرده است. خدا اباحه تصرف داده است. همین. بیشتر از این هم نداده‌است.

شما نمی‌توانید بگویید توحید را من قبول دارم، بعد این تبعات توحید را (قبول ندارم). یا ندارد یا من قبول ندارم. مثل این می‌ماند که طرف می‌گوید حاج آقا، من شما را به عنوان مراد، فلان و این و آن قبول دارم. می‌گویم خب، برو این کار را بکن. می‌گوید من این کار را نمی‌کنم. چطور من مرادم من نمی‌دانم، یک دستور جزئی را (انجام نمیدهی). من گفتم بلند شو از قم بیا تهران. حالا تازه این مال یک مرید و مراد بازی معمولی است. یک نفر همه عالم سپاه و ستادشند می‌گوید برو از اینجا، بیا آنجا، این را از اینجا برو آنجا. این چه خدایی است؟ چه توحیدی است؟ چه اخوتی است؟ وقتی می‌گوید: «اخوت»، شوخی نمی‌کند. شما را متعلق به یک خانواده حساب می‌کند و این را می‌گوید. و ما امتحان کردیم، دیدیم خدا «إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ». اگر شما عمل نکنید، او هم عمل می‌کند و یک تجربه زندگی متفاوت را در جامعه ایمانی می‌توان تجربه کرد.

بقره را بیاورید. آیه معروف دویست و هشتاد و دو. همان آیه‌ای که معروف است به آیه دین. صفحه چهل و هشت. سوره مائده را هم بیاورید، آیه چهار. می‌شود صفحه صد و هفت. من نمی‌خواهم آیه دویست و هشتاد و دو را همه را بخوانم، فقط به یک تیکه‌اش می‌خواهم اشاره بکنم.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. يٰٓأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا تَدَايَيْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ». اگر دینی گرفتید، این‌ها را بنویسید. آدم یادش می‌رود. دیونش را آدم یادش می‌رود که بعداً چه شد. «وَلْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ» یک کاتبی که بلد است بنویسد. این وسط خودتان بلد نیستید. گاهی اوقات یک چیزهای حقوقی دارد، آدم‌ها بلد نیستند. طبیعتاً بدهند به یک نفر که بلد است بنویسد. خودشان ننویسند. این در روایات امیرالمؤمنین هم آمده است که حتی قراردادهای با دشمن را خیلی محکم بنویسید. بعدش هم گفته است اما آدم باش. کلاً آدم باش. چرا؟ چونکه قرارداد را حتی خیلی هم محکم بنویسید، جای ویراز دارد. هر قراردادی هم که محکم نوشته بشود، می‌شود روح قانون را بزنی به همدیگر. یعنی روح قرارداد را بعد از لابلاش ویراز بری، این ممکن است. این احتمال هست. ولی شما قرارداد را محکم بنویسید. جا برای این چیزها نگذارید. ولی آدم باش باز هم. بعضی وقتا جواب‌های امیرالمؤمنین این چیزهایش (جالب است).

یک نامه‌ای هست، خیلی بامزه است. عمرو عاص فلان شایعه را کرده است که امیرالمؤمنین در مدینه و کوفه و این‌ها می‌رود بزرگراه، موتور سواری می‌کند، تک چرخ می‌زند، فلان می‌کند، هر شب همین کار را می‌کند. بعد این گرفته است که امیرالمؤمنین یک آدم مثلاً الوات و این مدلی است. بعد نامه امیرالمؤمنین مضمونش این است. من این کار را می‌کنم؟ من اهل این کارها هستم؟ و این چقدر مهم است که یک رسانه می‌تواند امیرالمؤمنین را اینجوری نشان بدهد. اینقدر مهم است یک جریان رسانه‌ای که همچین کاری بکند که از چهره امیرالمؤمنین، یک آدمی که اهل شطرنج بازی می‌کند و می‌رود کنسرت، مثلاً زیاد از این کارها می‌کند (بسازد). حالا می‌خواهم عرض بکنم حضرت به این نکات هم اشاره می‌کنند که آقا مواظب آدم باش، مانور نده.

سوره مبارکه بقره دارد «وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ». کاتب که بلد است نوشتنش را ابا نکند که من نمی‌نویسم. علم خودم است نمی‌نویسم. «كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ». چون خدا بهش یاد داده است. همونجوری خدا بهت یاد داده است (باید) کار مردم را راه بندازی. مگر خدا بهت یاد نداده این‌ها را؟ ببینید این «كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ». دو جور ترجمه دارد آیا من مطلع‌ام. «كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ». یک ترجمه‌اش اینجوری است که با همان قواعد فقهی که بلدی. ولی حتی در آن هم نمی‌گوید با قواعد فقهی که یاد گرفتی، می‌گوید با قواعد فقهی که یادت دادم بنویس و ابا نکن. نشو به آن گربه‌ای که گفتند مدفوع درمان است خاک می‌ریخت رویش. آقا، خدا مگر به تو یاد نداده است؟ خدا بهت یاد داده است، تو هم به مردم یاد بده. خدا بهت یاد بده کار مردم را راه بیانداز. طرف یک پزشک است، می‌گوید حتما برو فلان چیز را واریز کن وگرنه من درمان نمی‌کنم. بابا، خدا بهت یاد داده است این‌ها را. بعد می‌گویند چرا آخوند فلان می‌کنند؟ چرا

باید فیش فلان قدر بریزیم برایت تا حرف بزنی؟ خب، تو هم همین کار را داری می کنی. خدا بهت یاد داده است همین کار را بکن. (البته) در اینها هم حجت الهی هست مثل دکتر قریب و امثالهم.

ببینید می خواهیم به شما بگویم یک خروجی واضح دارد در این. شما هم بعدش. حالا این سوال را بعداً جواب می دهیم در اونجایی که رسیدیم به آن آیه. چون اگر اینجوری باشد که یک عده آدم تیز بازی درمی آورند و می گویند ما اینجوری می کنیم، به هم می زنند، فلان. اثری که این دارد از اثر تخریبی آن تیز بازی بهتر است وگرنه شما باید بشینی همه چیز را، حالا بعداً باز دوباره می گویم، هر وقت نظام برادری بیاید پایین، شما احتیاج به قانون های مترکم داری. هی باید قانون بگذاری که آقا من این فضا را متر مکعبی اجاره می دهم. آن هم باید ساعت بزنی تا هر گروهی که رفت استفاده کرد فلان جوری باشد. آن هم اینجوری ته ندارد. قراردادهای مالی اینجوری ته ندارد.

بیاورید آیه چهار را می خواهد بگوید، ببینید خدا چه چیزهایی را از کجا با چه حساسیت هایی درمی آورد می گوید، می خواهد بگوید. مصید کلب معلّم این حلال است. کلب هراش با سگ ولگرد، اگر برود یک حیوانی را بگیرد، خفه کند، می دانید که این مردار می شود. ولی اگر سگ هراش نباشد، کلب معلّم باشد. سگ را بفرستد برود حیوانی را بگیرد، خفه کند، بکشد، بردارد، بیاورد. اه اه ندارد. سگ هایی داریم قیمتش از یک بز (بالتر است). نه، آن یک بحث فقهی دارد که آیا جای دهان سگ نجس است یا نه؟ نوعاً می گویند جای دهان سگ نجس است، ولی حیوان مردار نیست. حیوان مردار نیست. این با هم فرق دارد. جای دهان سگ نجس است خب باشد، ولی حیوان مردار نیست. مثلاً رفته، پریده، یک پرنده ای را گرفته، از دهان گرفته است یا شما یک شکاری زدی، دیدید که این شکارها را که می زنند یا مثلاً یک آهوپی را می زنند، همانجا نمی افتد که می رود. بعد این سگ را ول می کنند، این سگ می رود. سگ ها موجوداتی هستند، یک فرشته هاند گاهی اوقات در کوه و اینها. نمی دانم چقدر با این سگ ها ارتباطاتان خوب داشتید، نه، این سگ ها گاهی اوقات می فهمند شما در کوه گم شدید. قشنگ واضح است. می آید جلوی تان راه می رود و همین جوری هی دم تان می دهد که شما پشت سرش حرکت کنید و راه را به شما نشان می دهد. یک فرشته هایی هستند در کوه، این سگ های کوهستان. (کلب معلّم) می رود و آن (شکار) را می گیرد و می آورد. اول یک نکته ای اثر علم، چونکه این ها را کاملاً بند می کند به علم. اثر علم می شود اینکه مردار می شود حیوان مزگی. این اثر علم است. یعنی علم مصید، این چیزی که صید شده است را می گویند مصید، را از مردار می کند مزگی. این اثر علم است.

بعد می گوید خدا، جالب است، حالا برایتان می خوانم جالب است. می گوید که این سگ پروری را من یادتان داده ام. این سگ بازی را من یادتان داده ام. اصلاً قبول نمی کند من رفتم یک جایی یاد گرفته ام سگ بازی. می گوید نه این سگ بازی کاری است که من یادتان داده ام. اصلاً آدم اینها را، حالا شما می گوی آقا «وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ» می گوید کتابت است و علم است و این چیزها. نه، سگ بازی هم من یادتان دادم ها که سگ را چجوری تعلیم می دهند. با اینکه ممکن است بگویند این آقا زید سگ را تعلیم داده است، می گوید آن را هم من تعلیم داده ام.

می خواهم بهتون بگم فانتزی برخورد نمی کند. همه چیز را به خودش بند می کند. شما نگاه کنید «يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ» از تو سوال می کنند که چه حلال است؟ «قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ». طیبات حلال است. «وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلَّبِينَ» آن چیزی که شما یاد گرفتید از جوارح، از این احکام و «مُكَلَّبِينَ» در حالی که سگ پرورید این «مُكَلَّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ» ببینید چقدر مجبور است حرف بزند خدا تا این یک کلمه را حالیمان کند که سگ پروری را یاد ما داده است «تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ». از آن چیزهایی که خدا یاد داده است، یاد سگ ها دادید. «تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ» از آن چیزی که من خدا یادتان دادم، یاد سگ ها دادید. این هم جزو «أُحِلَّ لَكُمْ» است. «فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ» بخورید از «مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ» این بخورید یعنی مجاز است بخورید، دیگر. آن موقع این بحثی که شما گفتید را در فقه بحث می کنند (که) آیا جای دهان سگ نجس است یا نجس نیست؟ عمدتاً می گویند نجس است، جای دهان سگ نجس است، ولی این حیوان مردار نیست. این حیوان مزگی است. از این چیزها در قرآن که آقا من یاد دادم، من کار کردم، این پول من را بده، از این چیزها پر است. هر جایی هم هست. می گوید «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» خدا تیر انداخت. تو تیر انداختی. «فَلَمْ تَقْتُلْهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ». خدا کشت و تو نکشتی، خدا کشت. ببینید (استفاده) از این عبارت های توحیدی در قرآن که توحید را از یک بحث معرفتی صرف خارج می کند و تبدیلیش می کند به یک بحث عملیاتی، یک ترند قرآنی محسوب می شود.

خدا اگر بخواند پول بدهد میدهد از دیوار. ببینید عزیزان، دقت کنید. خدا نمی گوید این بچه را مادر موسی ببنداز در رود، ببر، برسانش به فرعون. می گوید: تو ببنداز در رود، «فَلْيَلْقِهِ إِلَیْهِم بِالْسَّاحِلِ» آب می رساند به فرعون. یک کار آب است. آب سپاه من است. تو وظیفه ات چه بود؟ وظیفه ات این بود که بچه را ببندازی در رود. همین. چه کسی این کارها را می کند؟ انگیزه مگر پول است؟ یک بعدش شما می خواهی رزق داشته باشی یا رزق نداشته باشی؟ شما برو وظیفه ات را انجام بده. بابا، ما به این طلبه ها می گویم خودمان هم اجرا می کنیم، خدا رزق می دهد. من به این طلبه ها می گویم این شهرداری فکر رفتگرهایش را می کند امام زمان فکر من نمی کند؟ این شهرداری حواسش به سوپورهایش هست امام زمان به فکر من نیست؟ یعنی من باید بروم این ور و آن ور پول در بیاورم؟ این چه فکری است که آن یارو سوپور دارد کارش را انجام می دهد، به فکر هیچ چیزی هم نیست. می گوید سر ماه شهرداری لابد به فکر من است دیگر. آن موقع،

من سرباز امام زمان بگویم که من می‌خواهم سربازی امام زمان را کنم، امام زمان بگوید می‌خواستی نکنی. این چه فکری است که اگر این کار را نکنید، گاهی اوقات خدا شیر فلکه را باز می‌کند اتفاقاً. شما چرا فکر می‌کنید که اگر یک درختی هرس بشود، میوه‌هایش خوب نمی‌شود؟ شاید هرس بشود، میوه‌هایش خوب بشود. چرا فکر می‌کنید؟ اتفاقاً می‌خواهم همین را بگویم. این عبارات مالی که برای ماها خیلی مهم است، برای خدا اصلاً اهمیتی ندارد.

حالا من یک چیزی بگویم باز دوباره شر می‌شود. ولی شما نگاه بکنید در تاریخ اسلام. مگر تحریم شعب ابیطالب یکی از مهم‌ترین حادثه‌های تاریخ اسلام نیست؟ هست یا نیست؟ همه هم می‌گویند، همه هم می‌دانید. یک خط قرآن راجع بهش نگفته است. برای خدا اصلاً هیچ اهمیتی ندارد که اصلاً راجع بهش توضیح بدهد. میگوید شما یک انتخابی کرده اید این هم در آن است دیگر. اتفاقاً خیلی هم خوب است و برخوردها اینجوری کرده است اصلاً. شما می‌بینید هیچ چیزی نگفته است راجع به این بحثها. ببینید این که معادلات حرکت، معادلات پول است، این مال سرمایه‌داری است. این فرهنگ سرمایه‌داری است که معادلاتی که من بر اساس حرکت می‌کنم، من بر اساس پول حرکت می‌کنم. پول می‌دهی، من حرکت می‌کنم. پول نمی‌دهی، حرکت نمی‌کنم. آخه بابا، این طرف هم «مِنْ فَضْلِهِ» یک باکس این طرفی هم دارد «مِنْ فَضْلِهِ»، خدا شیرفلکه را باز می‌کند، می‌بیند که؟ این دنبال پول و پله‌ی دنیا نیست. دنبال این چیزها نیست. بعد پول و پله‌اش بهش می‌رسد دستش چسب نیست که هی بگه حالا خونه‌ی فلان، ماشین و فلان جور می‌کنم، آن را چکار میکنم، یک باغچه‌ای هم در فلان می‌گیرم، این آخر هفته کجا بریم ما؟ خب، بمیر، برو پارک. خب، نه، آخر هفته باید (یک جایی برویم). همه چیز هم توجیه دارد دیگر. این را می‌گیرد، آن را می‌گیرد، این را می‌خورد و این استفاده (را میکند). اصلاً من عرض کردم اباحه تصرف ندارد در این چیزها تا این حد. هی، یک ویلای فلان می‌گیرد، یک ویلا آنجا می‌گیرد، یک ویلا آنجا می‌گیرد، بعدش حالا شما در این ویلاهای دماوند (بروید ببینید) همش هم دست افغانی‌هاست، دیگر. چون خودشان نمی‌رسند بروند. یعنی حالش را افغانی‌ها دارند می‌برند همه ویلاها را. شما بروید ببینید، در این چیزها، همه‌اش دست افغانی‌هاست. حالا من مشکلی افغانستانی‌ها ندارم واقعاً، ولی این که فکر می‌کند خودش استفاده می‌کند، خودش هم استفاده نمی‌کند. استفاده، لذت این‌ها چیزهایی است که خدا باید بدهد به انسان. ببینید یکی آمده بود مدرسه ما به طلبه‌ها می‌گفت شما چه جوری دارید زندگی می‌کنید؟ عشق و حال دنیا را که می‌کنید، راه به راه کربلا که می‌روید، بچه دارید، نه یکی دوتا، همه چهار پنج تا بچه دارید. چه جوری است مدل زندگی و سبک زندگی‌تان انقدر عشق و حالی است؟ درستان را هم که می‌خوانید. خدا بخواهد لذت به آدم می‌دهد. نخواهد طرف در بزرگ‌ترین ویلاها لذت نمی‌برد.

ببینید، این همان نکته‌ای است که جزو این نیست که من و فکر من و فکر دنیوی من و قرآن می‌آید یک پولیش می‌کند، قرآن این کار را نمی‌کند. ببینید وحی الهی یک جوری است که در دکان هیچ عطاری پیدا نمی‌شود. یعنی اینجوری نیست که بشر عقلش را می‌ریخت روی همدیگر پیدا می‌کرد که. خدا به پیغمبرش می‌گوید «وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ». به تو یک چیزهایی یاد داده است که نه اینکه نمی‌دانستی، عمراً نمی‌توانستی اصلاً این چیزها را بفهمی. به پیغمبرش این را می‌گوید خدا. به ما هم می‌گوید «وَيَعْلَمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ». از قرآن انتظار نداشته باشید به چیزهایی بگوید حرف‌های خوب و منطقی و خیل هم درست و خیلی هم استفاده کردیم حاج آقا. اصلاً اینجوری نیست. قرآن یک چیزهایی باید بگوید یکهویی برق سه فاز پبرد. احساس می‌کنی تا حالا لیوان را داشتی برعکس نگاه می‌کردی بهش. یک لیوان چیه گذاشته بوند، طرف گفت این که سرش بسته است، تهش هم سوراخ است. تو کلاً داشتی قضیه را برعکس نگاه می‌کردی. شیبور را داشتی برعکس می‌زدی. خیلی‌ها واقعاً دارند از این طرف شیبور می‌زنند. دارند پاره می‌کنند خودشان را. هیچ بوقی هم صدایش در نمی‌آید. بعد طرف فکر می‌کند چون من درست فوت نکردم اینجوری است. مثلاً دیگر خیلی باید فوت کنم. این را باید برعکس می‌گرفتی. از باکس فضلش خدا یک چیزهایی را باز می‌کرد. اصلاً کاری به این کار ندارد. تو وظیفه مناست.

ببینید، امیرالمؤمنین شوخی ندارد. در نهج البلاغه پر از این بر بحث‌هاست. امیرالمؤمنین در نهج البلاغه می‌گوید: «قَدْ تَكْفَّلَ لَكُمْ بِالرِّزْقِ» رزق‌تان که کفالت شده است و «أَمَرْتُمْ بِالْعَمَلِ» امر به عمل شدید. «فَلَا يَكُونَنَّ الْمَاضِي لَكُمْ ظَلْمُهُ أُولَىٰ بِكُمْ مِنَ الْمَفْرُوضِ عَلَيْكُمْ عَمَلُهُ» نکنند آن چیزی که برایتان کفالت شده بوده است نباید اولویت پیدا بکند بر آن چیزی که امر شده بودید به عمل. بعد می‌گوید «وَاللَّهِ لَقَدْ اعْتَرَضَ الشَّكُّ، وَ دَخَلَ الْيَقِينُ» و الله یقینتان سوراخ شده است، جوری که آن چیزی که «حَتَّىٰ كَأَنَّ الَّذِي ضَمِنَ لَكُمْ قَدْ فُرِضَ عَلَيْكُمْ» انگار آن چیزی که واجب شده بود به شما و آن عمل دینی بود از گردنتان برداشته اند و آن چیزی که کفالت کرده بودند، انگار «فُرِضَ عَلَيْكُمْ» آنهایی هم که کفالت شده بود، یعنی کلاً شیبور را برعکس گرفتی، داری می‌زنی. تو برو دنبال وظایف، وظایف‌ها را انجام بده. از آن طرف هم. از خدا توقع کن پول من را بده، رزق من را بده. چون گاهی طرف ممکن است رزق داشته باشد، پول نداشته باشد. یعنی رزق مساوی پول نیست. گاهی اوقات می‌گویم یکهویی یک اردویی همه را بر می‌دارند، می‌برند یک جایی، این هم رفته با خانواده، رفته کربلا برگشته است. خوب است انسان در زندگیش ببیند کسای که همین جوری دارند زندگی می‌کنند، دارند دنبال عملشان می‌روند و آن موقع خدا هم تنها نگذاشته است این‌ها را. یک اردوی بازدید علمی تربیتی برایتان می‌گذاریم مدرسه خودمون بیایید ببینیدشان. یک سری آدم‌های لیسانس، فوق لیسانس، دکتر، طلبه‌ها اینجوری که دارند مثل بنز زندگی می‌کنند. زندگی میکنند، عشق و حالی می‌کنند که من و شما عمراً نمی‌کنیم.

ببینید، می‌خواهم عرض بکنم، حق است که تعجب کنید. این را در آن انشاء که گفتم می‌گویم. در آن انشاء یک نکته‌ای می‌گویم. در آن انشاء یک نکته ای می‌گویم این اینکه اگر اینجوری باشد که یعنی خدا شده است یک آدم بی‌پچان. می‌گوید تنه‌ای نگذاشته ام ولی نمیده‌م. می‌گویند شما آخوندها هرکاری بشود توجیهش را بلدید. شما به صورت عمومی می‌بینید کسانی که ازدواج میکنند خرد خرد دارد مشکلات مالی‌شان حل میشود. آن انشاء را باید حتماً بهتان بگویم. یک نکته مهمی است. (۱:۱۱:۰۰؟) اینجا یک بلنکسی (۱:۱۱:۰۵؟) وجود دارد که یک انشاء باید در آن بنویسید که تصریح شده ست آن انشاء. نه این نوع یک سوءظن است. اصلاً تصریح شده است در روایات کسیکه بخاطر پول زن نمی‌گیرد «أَسَاءَ بِهِ الظَّنُّ» دارد بدگمانی میکند به وعده های الهی. چونکه اگر من همین را به شما می‌گفتم شما قبول میکردید. درست است دیگر؟ اگر من می‌گفتم برو زن بگیر پولش با من قبول میکردید. بعد خدا می‌گوید و شما قبول نمی‌کنید. این یعنی بدگمانی نسبت به خدا.

شما سوره فتح را بخوانید. سوره فتح سلطان بحث بدگمانی به خداست. «الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنُّ السَّوءِ» کسانی که به خدا بدگمانند، این بدگمانی در همه بحث‌هاست نه فقط زن گرفتن. در بحث‌های سیاسی و بین المللی هم هست. حال نمی‌کند، احساس میکند سرکار است. اگر گفتند آقا شما کار اقتصادی نکن روی جنگ با کفار. جنگ با کفار خودش موضوعیت دارد. آن هدف موضوعیت دارد نه کار اقتصادی. تو داری به جای آنکه اپروچت و رویکردت، رویکرد اقتصادی به بحث است میزنم حالت را میگیرم. این کاری که من می‌گویم بکن. هی می‌گویی پولش اینجوری میشود و فلان، بالاخره من باید حساب کنم سیصدتا موشک دارم از این موشکها دویست تایش را بزنم صدتایش میماند. تو چکار داری؟ بزن دیگر. چرا هی ده بر یک میکنی؟ بحث اقتصادی نکن این وسط. الان بهتان نشان میدهم آیاتش را. اقتصاد را اینجوری نگاه نمی‌کنند. حتی درست شدن اقتصاد را بر اساس فراموش کردن ماموریت‌های الهی نگاه نمی‌کنند. یعنی شما اینجوری نگاه می‌کنی؟ خدا دلش نمی‌خواهد اینجوری نگاه بکند. بالاخره خداست دیگر، عالم مال خودش است، می‌داند چجوری کار می‌کند.

بعد ببینید این تیکه را «وَأَتَوْهُمْ مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِي ءَاتَيْنَكُمْ وَلَا تُكْرِهُوا فَتَيِّبْكُمْ عَلَىٰ الْبِغَاءِ إِنِ ارْدَنَّ تَخَصُّبًا» این فتیات و این کنیزها را بر بقا و بر کار خلاف این‌ها را اکراه نکنید. چون یک کاری که اینها می‌توانستند بکنند، همین است که اکراه بکنند، در حالت اکراه و اضطرابی حتی قرار بدهند. تمدن جدید دقیقاً همین کار را دارد می‌کند با بندگان خدا. یعنی کارهایی دارد می‌کند که اکراه می‌شوند. فتیات‌اکراه می‌شوند، یعنی در درجه اول چیزبشون نیست، مودشون نیست همچنین کاری بکنند. ولی انقدر شرایط رسانه خاص برایشان تولید می‌کنند، می‌بینند که این کار را می‌کنند. بعدش شما بیخود می‌گویید نه، اینها روی فطرت‌های بشری اصلاً این چیزا نیست. حالا بعداً برایتان می‌گویم. اینها تربیت‌های اجتماعی است که اینجوری تربیت شده، اینجوری شده است. خدا اصلاً این بحث‌ها را قبول نمی‌کند. ممکن است بگه چادر، مانتو، فلان و اینها یک چیزی است. اما این را اینجوری قبول نمی‌کند که آقا، شما تو اینطور به دنیا اومدی، اینجوری شدی؟ اونا در اون ور دنیا آمده اند، اینجوری شده اند. اصلاً این بحث را خدا قبول نمی‌کند. نه به من مربوط است، نه به تو. من وکیل وصی خدا نیستم. خود خدایی که آفریده می‌داند چکار کرده است. اصلاً این مدل را حالا شما آیات فطرت را بخوانید، آیات اخذ میثاق ۱۷۲ به بعد اعراف بخوانید. این در آن هست. هی می‌گوید من اصلاً همچین پیمانی گرفتم، همچین زرت و پرت‌هایی نکنید. یه هی نگو من در فرهنگ فلان جوری بزرگ شدم، اینجوری شدم. لذا ما نسل Z بی‌حیاییم کلاً، اصلاً اینجوری نیست. اصلاً خدا قبول ندارد این را که شما چون در نسل فلان بدنیا اومدی، اینجوری هستی. قبول نمی‌کند. سر چادر، مانتویی شدن و اینها بحثی نیست، ولی کلاً این ساختار را قبول نمی‌کند.

می‌گوید من خودم می‌دانم چه نوشته ام، چه کار کرده ام با این بشر. تو نمی‌توانی حق نداری از این حرفها بزنی. حالا نشانت میدهم این را. این اکراه هم می‌شود. اصلاً آدم‌ها اکراه می‌شوند. یعنی به تعبیر آخوندیش «لو خلی مع طبعه» به طبع خودش باشد اصلاً میل به این چیزها ندارد. بعد شما انقدر این ذائقه را عوض می‌کنی، ذائقه را عوض می‌کنی، عوض می‌کنی، یه چیز دیگری می‌شود. واقعاً آدم‌ها ممکن است ظاهرشان عوض بشود. اما فردا دارم میرم پاکستان عزا گرفتم چه بخورم. قبلاً هند می‌رفتم بدبخت می‌شدم. ولی یک خورده غذای هانی و از این عمله خفه کن‌ها معمولاً می‌پریم، یه حرکتی می‌زنیم، طبعشان هم نیست نمیدانم چرا اینجوری است؟ یعنی عوض شده است. یعنی آدم اینقدر تند می‌خورد یک چیزی را؟ برای چی می‌زنند؟ فازت چیست اینقدر تند می‌خوری؟ برنجی که می‌خواهند بکشند، می‌ریزند در توری، می‌کنند در فلفل قرمز، قل قل می‌کند، می‌گذارند در آن، بعد می‌ریزند، می‌خورند.

من می‌خواهم بهتان بگویم حالا اینکه یک مورد شوخی بود، ولی این فطری نیست. ولی یک چیز فطری، فطری بشر است دیگر. اصلاً طبعش را می‌شود یک کاری کرد. همینی که به تعبیر قرآن، منکر و معروف جایشان عوض می‌شود. این آیه را بخوانم و تمام کنم. «وَأَتَوْهُمْ مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِي ءَاتَيْنَكُمْ وَلَا تُكْرِهُوا فَتَيِّبْكُمْ عَلَىٰ الْبِغَاءِ إِنِ ارْدَنَّ تَخَصُّبًا لِّتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا» برای چه برای عرض حیات دنیا برای اینکه چهار تا پول می‌خواهی دربیآوری از یک کار کثیف. الان می‌دانید یکی از پر سودترین چیزها فیلم‌های پورن است. سازندگان فیلم‌های پورن. اینهایی که می‌بینید اینها بازیگرند، پورن استار هستند اینها. یعنی اینطور نیست که مثلاً یک کار شهوانی کرده اند و از خودشان فیلم گرفته اند. اینجوری نیست. «لِّتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا» اینها در حقیقت برای ابتغاء عرض حیات دنیا است. این آیه را ببینیم و فعلاً تمام کنیم. سوره مبارکه، صفحه صد و هشتاد و پنج. یک خرده روی این بحث مالی بشینید فکر کنید. اگر با خودتان این یکی را کنار

بیاييد. مثلاً جالب است امیرالمؤمنین در نامه به امام حسن مجتبی می گویند حسن جان، فقیر دیدی، بده برود، بار بزن بهش بده برود، آنطرف تحویل می دهد «وَأَكْتُزُ مِنْ تَزْوِيدِهِ». یعنی مثل این بچه شیطون ها هستن که میگویند بار بزن این باربر خوبی است. بده برود آنطرف تحویل می دهد.

اصلاً اگر بتوانید این را باهاش انس بگیرید. که آقا مثلاً بده، اتفاقاً بار بزن برود. این که یک غذایی دادن و به تیکه اش ماند. امیرالمومنین به پیغمبر گفتند که این تکه اش ماند و همین تکه اش رفت. آنهایی که رفت، ماند، آنها ماند. این که می خوریم، می رویم دستشویی. می دانید که یک فرشته مأمور به این است که سر شما را بیاورد پایین آن مدفوع خودتان را ببینید. برای همین است که خیلی هی سعی می کنی دقت کنی ببینی چیست با اینکه هیچ چیز جذابی نیست دیدن این صحنه تکراری. ولی خیلی علاقه مند است آدم این را ببیند این در روایت آمده است برای اینکه ببیناین نعمت های خدا را اینجوری کرده ای، معادلش کار کردی یا نکردی؟

ببینید آیهی شصت و هفت سوره مبارکه انفال. نگاه بکنید، اینها اسیر می گرفتند. یعنی دوست داشتند در جنگ اسیر بگیرند که چه بشود؟ اسیرها را در مبادله بگذارند و باهاش پول دربیارند. آیه نازل شد پول درآوردن ممنوع از جنگ. «مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُبْخِنَ فِي الْأَرْضِ» برای هیچ نبی نشاید که اسیر بگیرد. این اسرا با آن «سبحان الذی اسرا» فرق دارد. «أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى» یعنی اسیر بگیرد، این نشاید که اسیر بگیرد «حَتَّى يُبْخِنَ فِي الْأَرْضِ» اسیر نگیر، بزن، بکش. می دانید که اسیر گرفتن ممنوع است. باید کسی اسیر بگیرد بزند بکشد اسیر را مگر اینکه پایش محکم شده باشد. یعنی چه؟ یعنی تو به تقویت اسلام فکر بکن، نه به پول و پله خودت. «حَتَّى يُبْخِنَ فِي الْأَرْضِ» مگر اینکه تا آنجایی که زمین را از خون کفار غلیظ بکنی، ثخن یعنی غلیظ، غلیظ بکنی، حالا اگر مستقر شدی، اسیر بگیر. یعنی تو باید بروی کار اسلام را راه بندازی. حالا این وسط به نظرش رسیده است کار اقتصادی بکند. «حَتَّى يُبْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ» تو دنبال دنیایی خدا دنبال این چیزا نیست.

جنگ بدر را ببینید. در همین سوره مبارکه انفال می گوید آقا شما دنبال این هستید که چی بکنید؟ «ذَاتَ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَرِيدُ اللَّهِ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ» شما دنبال این بی تیغش بودید. کاروان بی تیغ باشد، کاروان تجاری لخت کنید، بردارید بیاورید. خدا دنبال این نبود. خدا دنبال این بود که اسلام را علم بکند و این «دَابِرَ الْكَافِرِينَ» را و عقبه کافران را بزند. خدا دنبال این بود. اگر شروع دنبال کارهای دیگر است عزیزان کلاً. اگر اراده ما با اراده خدا یکسان درآمد، آن موقع می افتیم در یک مسیر به شدت روان. اگر شروع کردیم به زیگزاگ رفتن یا خلاف این شنا کردن، می بینید دودین روی تردمیل است. دودین روی تردمیل یعنی داری می دوی، ولی همانجایی بودی که هستی در بهترین حالتش. حالا آن انشاء و آن چیزها ماند که انشاء الله به هفته بعد موکول میشود. یک بحث مهم وجود دارد.

اگر منم یادم رفته نوشتم اینجا بحث انشاء. آن یک بحثی است که استفاده از باکس فضل به شرط دارد. حالا اینها را در انشاء می گویم. این را بگذارید، این که چه جوری خدا یک جاهایی انشاء می گوید یا یکجایی نمی گوید. یعنی یک جاهایی به مشیت و «لیت، لعل» وصل می کند، یک جاهایی نمی کند. یک بحث مهم فنی دارد اینجا که باعث میشود آیات را دقیق تر بفهمیم.

حالا یک کتابی از ما دارد چاپ میشود با حق تالیف، نه بی حق تالیف به نام قوم برگزیده. آن جاها معادلات حاکم بر این قوم برگزیده متفاوت است با معادلات حاکم در جاهای دیگر. یعنی ما فکر می کنیم که ما یک کشوریم، اونها هم یک کشورند. یکی از خطاهای به شدت راهبردی که یادم باشد بهتان می گویم، خواهم گفت ان شاء الله، ما هنوز تصمیم درستی نگرفته ایم که می خواهیم کشورداری کنیم یا نهضت داری. اینها دو مدل برخورد نسبت به بحث است. بیشتر تصمیم داریم می گیریم رفته رفته کشورداری بکنیم.

نهضت داری به مدل دیگر است. هر دو لبه اش خطاست الان برای ما. کشورداری مدلش می شود پر از ساختارهای موجود. و هی ساختار، ساختار، ساختار. نهضت داری هم ما را می کشاند به گروه های پارتیزانی و بی استفاده شدن ظرفیت های حاکمیت. درستش چیست که خیلی هم سخت است؟ کشور را به شیوه نهضت اداره کنیم. این از آن کارهای بشدت سخت است. ولی با فهم قرآنی ممکن است که شما کشور داشته باشید، ساختار داشته باشید، البته ساختارها را مینیمالیستی می کند، ساختار داشته باشید. کشور را به شیوه نهضت اداره کنید. چه جور آن هم یک بحث سنگین حکمرانی هست. در قرآن پر از آیه است که چه جوری کشور را می شود به صورت نهضت اداره کرد.